

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۹، بهار ۱۳۹۵

پیمان راهبردی معاویه و عمرو بن عاص

علی ناظمیان فرد^۱
یاسمین حاتم‌الابراهیمی^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۱۱

تاریخ تصویب: ۹۴/۸/۱۱

چکیده

صدور حکم عزل معاویه از استانداری شام، یکی از عمده‌ترین اقدامات امام علی (ع) در عرصه اصلاحات سیاسی بود که پیامدهای ناخواسته‌ای را به همراه آورد. معاویه که شام را اقطاع و تیول خود می‌دانست، نه تنها به رأی امام تمکین نکرد، که از بیعت با آن حضرت نیز خودداری ورزید. تمرّد او در برابر خلیفه مسلمین، روابط میان شام و عراق را تیره کرد. در چنین شرایطی، معاویه با اتخاذ کدام راهبرد توانست در برابر امام مقاومت کند و ورق را به سود خود برگرداند؟

یافته‌های این پژوهش که مبتنی بر روش توصیفی تحلیلی است، نشان می‌دهد که او به توصیه مشاوران خود، عمرو بن عاص را که یکی از داهیان عرب بود به خدمت گرفت تا از کاردانی و موقع‌شناسی او به سود

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)؛ nazemian@um.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ تشیع؛ a.yasmeen98@yahoo.com

خود بهره‌برداری کند. پیمان راهبردی که میان آنها در بیت‌المقدس منعقد شد، حاکی از یک معامله سیاسی بود که طی آن عمرو بن عاص با دریافت وعده استانداری مصر، متعهد شد تا معاویه را در رسیدن به اهداف مورد نظر، در رویارویی با امام علی، یاری رساند. عملیاتی‌شدن این پیمان، نشان داد که برای نخستین بار در تاریخ اسلام، خدعه و نیرنگ به مثابه ابزاری برای رسیدن به قدرت و حکومت مورد بهره‌برداری قرار گرفت و بعدها توالی فاسدی را به همراه آورد، به طوری که خلافت اسلامی را تا مرتبه سلطنت فروکاست و منش و روش اکاسره و قیصره را در قالبی نوین بازتولید کرد.

واژه‌های کلیدی: امام علی، معاویه، عمرو بن عاص، پیمان راهبردی،

قتل عثمان، حکمیت

مقدمه

سیاستی که امام علی برای احیای سیره رسول خدا و اصلاح ساختار قدرت و حکومت در پیش گرفت با موانع متعددی روبه‌رو شد. عمده‌ترین مانع، از سوی قاسطین پدید آمد که با محوریت شام، حاضر به تمکین در برابر آن حضرت نبودند. معاویه که از روزگار خلیفه دوم بر شام امارت یافت و با نفوذ در میان خاندان‌ها و شیوخ قبایل، بر مقدرات آنها مسلط شد و مردم این سرزمین را به انقیاد خود درآورد، اینک از پذیرش حکم امام در وانهادن قدرت خودداری کرد و راه نافرمانی در پیش گرفت. این برای نخستین بار بود که استانداری در تاریخ اسلام، فرمان خلیفه را مطاع نمی‌شمرد و به خواست او گردن نمی‌نهاد. این یاغی‌گری، هم حرمت مقام خلیفه و خلافت را فرو می‌کاست و هم جامعه را دستخوش ناآرامی‌ها و کشمکش‌های سیاسی می‌کرد. با این حال، آنچه برای معاویه در صدر اولویت‌ها قرار داشت، حفظ حاکمیت خود بر منطقه شام بود که می‌کوشید به هر طریق ممکن، از آن پاسداری کند. او سیاستمدار اخلاقی نبود که حکومت را ابزاری برای اجرای عدالت بشمارد؛ بلکه حکومت در چشم او از چنان ارزشی برخوردار بود که برای

حفظ آن می‌کوشید تا به هر روشی متوسل شود و استفاده از هر وسیله‌ای را برای تأمین این هدف، مباح شمرد. مؤید این مدعا آن است که چون جریر بن عبدالله بجلی از سوی امام علی مأموریت یافت تا در دمشق، معاویه را به اطاعت و تسلیم فراخواند، برای مدتی سفیر امام را در بلا تکلیفی رها کرد و سپس به توصیه مشاوران خود، عمرو بن عاص را به خدمت گرفت تا به کمک تدابیر داهیانۀ او که چیزی جز عدول از شیوه‌های شرعی و اخلاقی نبود، امام را به دخالت در قتل عثمان متهم کند و خود را خونخواه خلیفه مقتول جلوه دهد و از این طریق حاکمیت امام را به چالش بکشد.

پیمانی که میان معاویه و عمرو عاص در بیت المقدس منعقد شد، مبنای همکاری این دو سیاستمدار زیرک برای رویارویی با امام علی و حفظ حاکمیت معاویه و برکشیدن او قرار گرفت که البته در آن میان، عمرو نیز از ثمرات آن بی‌نصیب نماند و پاداش رایزنی و همکاری خود را به نیکی دریافت کرد.

هرچند که نقش معاویه و عمرو عاص در تاریخ اسلام از دیرباز مورد توجه تاریخ‌پژوهان بوده و به تولید ادبیات قابل توجهی در این زمینه انجامیده است اما زوایا و ابعاد مختلف حیات سیاسی آنها همچنان محتاج پرتوافکنی و بازخوانی است تا بتوان به نتایج منقحی دست یافت. در میان منابع تاریخی، تنها طبقات الکبری به انعکاس متن عهدنامه پرداخته و از توجه به زمینه‌ها و پیامدهای آن خودداری نموده است. در میان پژوهشگران معاصر، حسن ابراهیم حسن در کتاب «تاریخ عمرو بن عاص»، عباس محمود عقاد در کتاب «عمرو بن عاص»، دکتر اصغر منتظرالقائم در مقاله «نقش معاویه در تضعیف حوزه خلافت امیر مؤمنان»، دکتر احمد رضا خضری در مقاله «بررسی تطبیقی زمینه‌ها و مراحل دستیابی امویان به قدرت»، حامد منتظری مقدم در مقاله «روابط امام علی و معاویه» و نیز جنسینک در مدخل «عمرو بن عاص» در دایرةالمعارف اسلام (EI²) تنها از همکاری معاویه و عمرو بن عاص سخن گفته‌اند بی‌آنکه متن عهدنامه و مفاد و مدلولات آن را مورد ارزیابی قرار دهند. اما این مقاله با رویکردی متفاوت، می‌کوشد تا در پرتو داده‌های تاریخی، زمینه‌های انعقاد پیمان راهبردی میان معاویه و عمرو عاص و نیز فرایندها و

فرآورده‌های آن را با تدقیق در محتوای عهدنامه و مدلولات آن مورد کاوش و ارزیابی قرار دهد و تقابل دو گفتمان اموی و علوی را بازنماید.

معاویه: استاندار معزول متمرّد

عثمان بن عفان پس از دوازده سال خلافت، سرانجام در شورش‌هایی که به محاصره خانه او انجامید، در هجدهم ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری به قتل رسید (ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۷/۱۹۰). این امر سرآغاز بروز فتنه‌ها در جهان اسلام شد (ابن شهبه، ۱۴۱۰: ۴/۱۲۷۴؛ ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۷/۱۹۲) و روز قتلش به «یوم الدار» شهرت یافت (ابن عبد ربه، ۱۳۸۱: ۴/۲۹۸؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۱۳۵). التهاب اوضاع سیاسی مدینه به حدی رسید که جنازه خلیفه سه روز بر زمین ماند و از سوی شورشیان اجازه دفن نیافت، تا اینکه با وساطت امام علی، شبانه به خاک سپرده شد (طبری، ۱۹۶۷: ۴/۴۱۲؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۱۳۴). مدینه چند روز بی‌خلیفه ماند (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۷۶؛ ابن جوزی، ۱۴۱۳: ۵/۶۵؛ ابن صباح، ۱۴۰۹: ۶۰) تا اینکه اقبال عمومی به سمت امام علی گرایش یافت و از او خواسته شد تا زمامداری جامعه اسلامی را برعهده گیرد. امام ابتدا حاضر به پذیرش این امر نشد (طبری، ۱۹۶۷: ۴/۴۲۷؛ مفید، ۱۳۶۷: ۴۵؛ اسکافی، ۱۳۰۲: ۴۹؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۲/۸۷۴) و خطاب به مهاجرین و انصار گفت: «اگر برای شما سمت مشاور داشته باشم بهتر از آن است که بر شما امارت کنم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۹۲؛ مسکویه، ۱۳۶۹: ۱/۴۲۳). اما پس از اصرار مردم و به جهت تعهدی که به اقامه عدل داشت، خلافت را پذیرفت و کمر به احیای سیره رسول‌الله بست؛ هرچند که می‌دانست مسئله خون عثمان (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۴: ۳۹۰)، وجود مدعیان خلافت (مفید، ۱۳۶۷: ۴۵) کینه‌های انباشته‌شده قریش و ازهم‌پاشیدگی وحدت جامعه اسلامی (نهج‌البلاغه، خطبه: ۱۶) و تیرگی اوضاع (همان، خطبه: ۹۲) کار را بر او دشوار خواهد کرد. امام با جدیت تمام برای انجام اصلاحات در سه حوزه سیاسی، اقتصادی و اعتقادی وارد عمل شد. نخستین اقدام او در حوزه سیاسی، پاک‌سازی ساختار قدرت و حاکمیت از وجود عناصر ناشایست و بی‌کفایتی بود که پیش از این، به قدرت و ثروت دست یافته و امارت مسلمین را به حکومت اکاسره و قیاصره بدل کرده بودند. در میان این استانداران،

معاویه کسی بود که شام را اقطاع و تیول خود می دانست. او در روزگار خلافت ابوبکر به همراه برادرش یزید بن ابوسفیان به شام رفت و در فتح شهرهای ساحلی مدیترانه شرکت نمود (الزرکلی، ۱۹۸۹: ۷/۲۶۱). پس از مرگ ابوبکر بود که از سوی عمر به عنوان والی اردن منصوب شد و چون برادرش یزید - استاندار شام - در حادثه طاعون عمواس درگذشت، خلیفه دوم، قلمرو او را به معاویه سپرد و وی را به استانداری شام برکشید (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۲/۵۶۰).

شیوه‌ای که معاویه در طی بیست سال زمامداری‌اش به عنوان استاندار شام برگزید، شبیه به سلوک ملوک و سلاطین بود (جاحظ، ۱۴۱۱: ۱/۱۱؛ قلقشندی، بی تا: ۱/۱۱). او از سر مباهات و افتخار، خود را نخستین پادشاه می خواند (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲/۱۶۶). به همین سبب، کسانی او را کسرای عرب خواندند (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ۶/۱۲۱؛ سیوطی، بی تا: ۱۹۵) و کسانی هم بر او به عنوان مَلِک سلام کردند (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲/۱۴۴). خوی اشرافی گری معاویه به درجه‌ای رسید که زبان ملامت عبدالله بن عمر - فقیه مدینه - بر او گشوده شد و خطاب به وی گفت: «اگر این کاخ را از مال خدا ساخته‌ای از خیانت کارانی؛ و اگر از مال خودت باشد از اسرافکاران هستی» (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲/۱۶۶).

افزون بر این، معاویه در طی دوران زمامداری‌اش بر شام، توانست با ریشه‌دواندن در میان خاندان‌ها و شیوخ شامات، آنها را به سرسخت‌ترین مدافعان و حامیان خود بدل کند. او از سابقه بلندی در اسلام برخوردار نبود و کارنامه روشنی هم در عصر رسول برای خود رقم نزده بود و انتسابش به باند «طلاق»، منزلت او را در چشم پیروان رسول می کاست. چه، اصطلاح طلقاء در این روزگار از ظنین مذمومی برخوردار بود (آئینه‌وند، ۱۳۷۱: ۹۳).

معاویه، اسلام را براساس فهم خود تفسیر می کرد و شامیان که رعایای وفادار او بودند از منظر امویان به اسلام می نگریستند و از ماهیت حکومت نبوی و سیره و منش پیامبر چندان اطلاعی نداشتند. به همین سبب بود که امام در انجام اصلاحات خود می بایست هم عناصر نالایقی را که بر مقدرات سیاسی و اجتماعی مردم حاکم شده بودند به زیر کشد و هم دست آنها را از بیت‌المال و منابع اقتصادی جامعه اسلامی کوتاه سازد.

از دیدگاه امام، کارگزاران عثمان، عناصر ناشایستی بودند که کفایت لازم را به‌عنوان بازوان اجرایی او در امر حکومت نداشتند. این پس‌مانده‌های نظام عثمانی، نه تنها با مشی امام در احیای سیره رسول‌الله موافق نبودند، بلکه اتخاذ این شیوه را در تعارض با زندگی اشرافی خود می‌دانستند. آنها که به‌خوبی از کارکرد اجتماعی توحید و سیره پیامبر آگاهی داشتند، از موقعیت اشرافی و متمایز خود در شرایط جدیدی که امام وعده عدل‌محوری در اداره جامعه داده بود (ر.ک. نهج‌البلاغه، خطبه: ۱۶) بیمناک شدند.

هرچند در همان آغاز، کسانی از در نصیحت وارد شدند و به امام توصیه کردند تا عزل معاویه را به تأخیر اندازد و این سیاست را بعد از تثبیت اوضاع دنبال کند (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲/۷۷؛ مسعودی، ۱۳۷۸: ۱/۷۱۲؛ ابن جوزی، ۱۳۱۲: ۵/۷۱) اما آن حضرت، حاضر به پذیرش این رأی نشد و آن را تساهل در دین و زبونی در اجرای امور خواند (طبری، ۱۹۶۷: ۴/۴۴۰؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳/۱۹۷؛ مسعودی، ۱۳۷۸: ۱/۷۱۲) و در پاسخ به ابن عباس که از او تقاضای خویشتنداری و مدارا کرده بود، گفت: «افراد نالایق را برکنار می‌کنم و اگر حاضر به تمکین نشدند، بر آنها شمشیر می‌کشم» (طبری، ۱۹۶۷: ۴/۴۴۰).

برای کسی که خود را جانشین پیامبر می‌شمرد و وظیفه خود را اقامه عدل می‌دانست، چگونه ممکن بود که با عناصری سازش کند که سیره نظری و عملی او را قبول نداشتند و آن را برنمی‌تافتند؟ سازش با بدعتگران، در تعارض با دستورات الهی و آموزه‌های نبوی بود و برای کسی چون علی (ع) که تقید به تعالیم الهی و نبوی را بر حکومت و خلافت مقدم می‌شمرد، مماشات با معاویه دشوار بود. در چشم امام، ارزش حکومت در این بود که بتواند حقی را برجای خود بنشانند و یا باطلی را دفع کند و گرنه از عطسه یک بز زکامی هم ناچیزتر بود (نهج‌البلاغه، خطبه: ۳). از سوی دیگر، کسانی که از ستمگری کارگزاران عثمان به ستوه آمده بودند قطعاً از آن حضرت انتظار داشتند تا دست آنها را از تعدی به حقوق مردم قطع کند و مانع از تداوم حضورشان در رأس هرم جامعه شود. افزون بر این، در منطق امام، سازش با نمادهای اشرافیت، زراندوزی، تفاخر و تعصبات قبیله‌ای و جاهلی از هیچ توجهی برخوردار نبود؛ و به کارگیری آنها در منظومه سیاسی جدید، به منزله تأیید و مشروعیت‌بخشی به اعمال و رفتار گذشته آنها شمرده می‌شد (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۱۹۰).

به همین سبب بود که فارغ از هرگونه مصلحت‌اندیشی، فرمان عزل معاویه را صادر کرد و از عبدالله بن عباس خواست تا مسئولیت استانداری شام را برعهده گیرد؛ اما ابن عباس با این استدلال که ممکن است معاویه او را به گروگان بگیرد و از این طریق بر امام ایجاد فشار کند، از قبول این مسئولیت عذرخواهی کرد (طبری، ۱۹۶۷: ۴/۴۴۰). گزینه دوم امام، سهل بن حنیف بود که این مسئولیت به او واگذار شد؛ اما در میانه راه، در منطقه تبوک سپاهیان معاویه راه را بر او بستند و نماینده امام را مجبور به بازگشت به مدینه کردند (همان: ۴/۴۴۲؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳/۲۰۱).

معاویه با عدم تمکین در برابر فرمان امام، تمرّد خود را آشکار کرد و نشان داد که حاکمیت جدید را به رسمیت نمی‌شناسد و شام را به او تسلیم نمی‌کند. رویه‌ای که نسبت به امام علی در پیش گرفت، او را به سیاستمدار زیرکی چون عمرو بن عاص محتاج ساخت (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۱۴۴) تا حکومت نوبنیاد امام را در سایه تدابیر داهیانة او با چالش‌های جدی روبه‌رو سازد و آن حضرت را از تعقیب و اجرای سیره رسول‌الله باز دارد.

عمرو بن عاص در کانون توجه معاویه

معاویه در همان حال که به حمایت شامیان متکی بود، با دقت اوضاع و احوال را رصد می‌کرد تا مبادا مردم از منابع دیگری تغذیه فکری شوند (جعفریان، ۱۳۸۳: ۲۷۳). او با اتکا به چنین حامیانی، راه تمرّد را در پیش گرفت. امام در ابتدا کوشید تا به شیوه مسالمت‌آمیز، این عنصر متمرد را به اطاعت و تسلیم فراخواند. حتی بنا به روایتی، بر آن شد تا شخصاً به شام سفر کند و معاویه را به خیر و صلاح دعوت نماید؛ اما ابویوب انصاری او را از این تصمیم منصرف کرد (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۴: ۴۰۱). امام در نامه‌ای که به همین منظور به معاویه نوشت و جریر بن عبدالله بجلی را مأمور ابلاغ آن کرد، تصریح نمود که «بیعتی که مردم در مدینه با من کرده‌اند برای تو نیز که در شام اقامت داری الزامی است؛ چه همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند و بر همان پایه و روشی که با ایشان بیعت شده بود، با من بیعت کرده‌اند. از این رو هیچ فرد حاضر را چاره‌ای نیست مگر آنکه

اختیار بیعت کند و هیچ فرد غایب را راهی نیست که آن را مردود شمارد» (منقری، ۱۳۶۶: ۴۹-۴۸؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۱۹۵-۱۹۴).

معاویه پس از دریافت نامه امام، مردم را به مسجد فراخواند تا آنها را در جریان امر قرار دهد. او در خطابه خود تصریح کرد: «من خلیفه عمر بن خطاب و عثمان بن عفان بر این سرزمینم و اینک، خونخواه خلیفه‌ای هستم که مظلومانه کشته شده‌است» (منقری، ۱۳۶۶: ۵۳-۵۲). سپس از مردم شام پرسید که «شما در باره خون عثمان چه می‌گویید؟ آنها بی‌درنگ حمایت خود را از معاویه در انتقام خون عثمان اعلام کردند و به او اطمینان خاطر دادند که در این راه از جان و مال خویش خواهند گذشت» (همان: ۵۳).

معاویه که نمی‌خواست به راحتی شام را از دست بدهد، به زعم خود بر آن شد تا با امام وارد یک معامله سیاسی شود. از این رو، به نماینده ایشان پیشنهاد کرد که اگر اختیار مصر و شام به او واگذار شود، حاضر است با خلیفه بیعت کند (همان: ۵۸). جریر طی نامه‌ای، درخواست معاویه را به امام منتقل کرد و منتظر پاسخ آن حضرت ماند. امام در پاسخ، اظهار نمود که پیش از این در مدینه «مغیره بن شعبه به من پیشنهاد کرد تا معاویه را در شام نگه دارم؛ اما من به خواست او وقعی ننهادم. خداوند مرا به گونه‌ای نخواهد که گمراه‌کنندگان را به عنوان بازوان خود برگیرم. اگر این مرد حاضر به بیعت نیست، به کوفه برگرد» (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۴: ۴۶۹؛ منقری، ۱۳۶۶: ۸۱).

زمانی که معاویه از سوی جریر تحت فشار قرار گرفت تا پاسخ روشنی به نامه امام ارائه کند، او مهلت خواست تا در این خصوص با افراد مورد اعتمادش مشورت کند و نتیجه را به وی اعلام نماید. معاویه با برادرش عتبه بن ابی سفیان رایزنی کرد و از او راهکاری طلبید. عتبه به او پیشنهاد کرد تا عمرو بن عاص را به خدمت بگیرد (منقری، ۱۳۶۶: ۵۴؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۱۹۵؛ ابن قتیبه، ۱۳۸۰: ۱۳۰) و از ذکات او در این خصوص بهره‌مند شود. این گونه بود که عمرو بن عاص در کانون توجه معاویه قرار گرفت و سیاست جذب او را در دستور کار قرار داد.

جذب عمرو بن عاص

عمرو بن عاص سیاستمدار زیرکی بود که معاویه نمی توانست برای پیشبرد امور حکومتی خود به او بی نیاز باشد. او یکی از داهیان چهارگانه عرب بود (ابن حبیب بغدادی، بی تا: ۱۸۴؛ ثعالبی، ۱۹۶۵: ۸۸) که سیاست و فراست را به هم در آمیخته بود و در گشودن گره های دشوار مهارت فوق العاده ای داشت (ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۴/۱۴۴۶). او متعلق به یکی از خانواده های اشرافی بنو سهیم - از قبیله قریش - بود که نسبش در کعب بن لؤی به پیامبر می رسید (ابن قتیبه، ۱۹۹۲: ۲۸۵). طایفه او (بنو سهیم) در روزگاران پیش از اسلام از منصب داران قریش در مکه به شمار می آمدند (ابن عبد ربه، ۱۳۸۱: ۳/۳۱۴) و ریاست بر اموال خاصه (اموال المحجره) تا ظهور اسلام در دست آنها بود (همان جا). پدرش عاص بن وائل، که از تاجر پیشگان قریش بود و به خرید و فروش کالاهای یمنی، شامی و حبشی اشتغال داشت (ابراهیم حسن، ۱۳۴۰: ۱۳)، پس از بعثت به استهزاء پیامبر و انکار دعوت او پرداخت و آن حضرت را ابتر خواند. مفسرین، آیه انتهایی سوره کوثر را در ذم او دانسته اند (سیوطی، ۱۴۰۰: ۶/۴۰۱؛ طبرسی، ۱۴۱۳: ۱۰/۸۳۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰/۳۷۱).

عمرو عاص پیش از گروش به اسلام به داد و ستد تجاری اشتغال داشت و در بازارهای مصر به خرید و فروش پوست و عطر می پرداخت (الکندی، ۱۹۵۹: ۷). او بالغ بر دو دهه در کنار مشرکان قریش ماند و حاضر به پذیرش اسلام نشد. در یک نوبت، به نمایندگی از مشرکان مکه، برای استرداد مهاجرین به حبشه رفت اما نجاشی او را ناکام گذاشت (ابن هشام، ۱۹۹۵: ۲۶۵-۱/۲۶۳). زمانی که کار پیامبر بالا گرفت و عمرو به چشم خود، حشمت پیامبر و حرمت مسلمانان را نسبت به او در عمره بعد از آشتی نامه حدیبیه دید، دانست که دوره ریاست قریش و حکومت قبیله ای به سر آمده (شهیدی، ۱۳۸۳: ۱۸۱) و راهی جز تسلیم در برابر آن حضرت نمانده است. لذا به اتفاق خالد بن ولید در صفر سال هشتم هجری، اسلام آورد و در زمرة مسلمانان جای گرفت (ابن هشام، ۱۹۹۵: ۲۱۹-۳/۲۱۸). او در جمادی الثانی سال هشتم هجری، به عنوان فرمانده نبرد ذات السلاسل، تحرکات قبیله بلی و قضاعه را فرونشاند (ازرقی، ۱۳۹۳: ۱۱۶) و پس از آن، مأمور انهدام بتخانه سواع در میان هذیل شد (واقدی، ۱۳۶۹: ۶۶۵). در سال نهم هجری نیز به عنوان سفیر

پیامبر به نزد عبدی و جیفر (پسران جلندی) در عمان رفت و نامه آن حضرت را به ایشان تسلیم کرد و آنها را به اسلام فراخواند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۸۷).

عمرو در شورش رده، برای سرکوب مرتدین، به یاری خلیفه شتافت (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۲/۳۴۶). سپس در لشکری که ابوبکر برای فتح شام اعزام نمود، شرکت کرد (بلاذری، ۱۹۷۸: ۱۱۶). در روزگار عمر نیز از فرماندهان سپاه خلیفه بود و در فتح اردن، فلسطین، حلب و قنسرین مشارکت نمود (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲۴-۲/۲۲). او پس از توفیق در فتح مصر، از سوی خلیفه دوم به استانداری این سرزمین برگزیده شد اما در دوره عثمان، ستاره اقبال او فروخت. خلیفه پس از چهار سال، او را از استانداری مصر عزل نمود و عبدالله بن ابی سرح را به جای وی نشانید (ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۸/۲۶). پس از چندی که فریاد اعتراض علیه عثمان برخاست و شورشیان مصری خانه خلیفه را در مدینه به محاصره درآوردند، عمرو عاص از جانب او مأموریت یافت تا با عناصر شورشی وارد گفتگو شود. عثمان که از نتیجه این مأموریت رضایت خاطر نداشت، خطاب به او گفت: «تو مردم را علیه من شوراندی. از روزی که ترا از ولایت مصر برگرفته‌ام، زرعت شپش گرفته است» (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۷۱-۲/۷۰). عمرو نیز که فضا را متشنج یافت از مدینه خارج شد و در فلسطین سکنا گزید و از همان جا مردم را علیه عثمان تحریک می‌کرد (بلاذری، ۱۹۵۹: ۵۶۵-۵/۵۶۴).

عمرو عاص، عنصر جاه طلب و ماجراجویی بود که از هر فرصتی به سود خود بهره می‌جست (عقاد، ۱۹۶۹: ۴۲). او نیرنگ باز تیزبین و باتجربه‌ای بود که به کمک نبوغ سرشار خود می‌توانست شرایط را دریابد و به مقتضای آن چاره‌اندیشی کند (همان: ۴۳).

اکنون که معاویه راه تمرّد را در برابر امام علی در پیش گرفته بود، احساس می‌کرد که عمرو می‌تواند مددکار خوبی برای او باشد تا در سایه تدابیر داهیان‌اش بتواند به رتق و فتق مهم امور خود بپردازد. معاویه در این تشخیص به خطا نرفته بود؛ چه، حیل و کاردانی و موقع‌شناسی عمرو می‌توانست او را در رسیدن به آمال و آرزوهایش یاری دهد. افزون بر این، عمرو پس از کشته شدن طلحه و زبیر و کناره‌گیری سعد بن ابی وقاص از امور سیاسی، یکی از بارزترین شخصیت‌های زنده مهاجرین بود که پیوستن او به معاویه می‌توانست جبهه شام را چنان سنگین کند که هیچ احدی از اطرافیان معاویه چنین وزنی نداشت. چه، به غیر

از دو چهره انصاری به نام‌های نعمان بن بشیر و مسلمة بن مخلد، اطرافیان معاویه از رهبران قبایل شامی بودند که رابطه ریشه‌داری با اسلام نداشتند (بیضون، ۱۳۷۹: ۹۴). از این رو، نامه‌ای به عمرو نوشت و او را به حضور طلید (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۹۵؛ منقری، ۱۳۶۶: ۵۵).

عمرو که از اوضاع و احوال سیاسی بی‌خبر نبود، گویا در پاسخ به درخواست معاویه به تردید افتاد و موضوع را با فرزندانش - عبدالله و محمد- در میان نهاد و رأی آنها را جویا شد. فرزند مهترش عبدالله که گویا خوش نداشت پدرش در شمار اطرافیان و ریزه‌خواران سفره معاویه باشد، با رفتن وی به شام مخالفت کرد و او را از عاقبت سوء این اقدام برحذر داشت و به ماندن در اقامتگاه خود ترغیب نمود. اما فرزند کهنترش محمد رأی دیگری را در میان آورد و از او خواست تا به‌عنوان یکی از بزرگان قریش در این ماجرا ایفای نقش کند و خود را از عزلت و گمنامی برهاند و با آل امیه همدست و همدستان شود (منقری، ۱۳۶۶: ۳۴؛ بلاذری، ۱۹۵۹: ۲/۲۸۵). عمرو پس از سنجش عواقب و نتایج این دو رأی، گفت: «عبدالله، خیر دین و آخرت مرا می‌جوید اما محمد مرا به امری رهنمون کرد که خیر دنیایم در آن است و من به آن می‌اندیشم» (نوری، ۱۳۶۴: ۵/۳۴). سپس به اتفاق غلامش - وردان- رهسپار دمشق شد تا از نزدیک با معاویه وارد گفتگو شود.

زمانی که عمرو به دمشق رسید، مشکلات عدیده‌ای ذهن معاویه را به خود مشغول کرده بود. او در نخستین مذاکره خود با عمرو عاص به طرح مشکلات فرارو پرداخت و خاطرنشان کرد که «محمد بن ابی‌حذیفه از زندان مصر گریخته و مردم را به شورش فرا می‌خواند؛ دو دیگر اینکه قیصر روم خود را برای حمله به شام آماده کرده است و سه دیگر اینکه جریر بن عبدالله بجلی آمده تا از ما برای علی بن ابیطالب بیعت بستاند» (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۹۶). عمرو عاص پاسخ داد که از کردار پسر ابی‌حذیفه نگران نباش. گروهی را به جستجوی او روانه کن؛ اگر بر او دست یافتند که مقصود حاصل است و اگر از چنگت گریخت، زبانی از او به تو نخواهد رسید. قیصر روم نیز با اهدای ظروف زرین و سیمین و چند کنیزک زیبارو به صلح و سازش فراخوان. اما کار تو با علی دشوار است و قوم عرب شما را برابر نمی‌شمارد. چه، او شایسته حقی است که به دست دارد؛ مگر آنکه با او از در بی‌انصافی و جفا وارد شوی (منقری، ۱۳۶۶: ۵۹).

گرچه معاویه در طرح مشکلات یادشده، مسئله روم را بر عراق مقدم شمرد تا از این طریق بتواند بر ذهن عمرو عاص اثرگذار شود و او را به همکاری با خود راغب سازد اما عمرو زیرک‌تر از آن بود که بهای این مسئله را نداند و خود را ارزان بفروشد. به همین سبب، مشکل ابن ابی‌حذیفه و تهدیدات روم را ناچیز شمرد و معضل عمده فراروی معاویه را مسئله مواجهه با علی بن ابیطالب دانست و به او گوشزد کرد پیشگامی علی در اسلام، مصاحبت او با پیامبر، سابقه وی در هجرت و جهاد، فضل و دانش او در دین، چنان است که جایی برای رقابت تو با چنین شخصی باقی نمی‌گذارد (همان: ۶۰). با این حال، تو را تا رسیدن به مقصود یاری می‌کنم به شرط اینکه فرمانروایی مصر را به من واگذار نمایی (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۹۷-۱۹۶).

پیمان سرنوشت‌ساز

معاویه چون به تقویت و تحکیم جبهه خود می‌اندیشید و به تدبیر عمرو در رهایی از مشکلات فرار و سخت‌محتاج بود، با سهم‌خواهی او موافقت کرد (مسعودی، ۱۳۷۸: ۱/۷۱۱). عمرو که گویا به توافق شفاهی اطمینان خاطر نداشت از معاویه خواست تا آنچه را که بدان متعهد شده‌اند ثبت و ضبط نماید. ابن سعد متن پیمان منعقدشده میان آن دو را که به قلم وردان غلام عمرو بن عاص تحریر یافته، این‌گونه منعکس کرده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما تعاهد عليه معاوية بن أبي سفيان و عمرو بن العاص ببیت المقدس من بعد قتل عثمان بن عفان و حمل كل واحد منهما صاحبه الأمانة. إن بيننا عهد الله على التناصر و التخالص و التناصح في أمر الله و الإسلام و لا يخذل أحدهما صاحبه بشيء و لا يتخذ من دونه وليجة. و لا يحول بيننا ولد و لا والد أبدا ما حيينا فيما استطعنا فإذا فتحت مصر فإن عمرا على أرضها و إمارته التي أمره عليها أمير المؤمنين. و بيننا التناصح و التوازر و التعاون على ما نابنا من الأمور. و معاوية أمير على عمرو بن العاص في الناس و في عامة الأمر حتى يجمع الله الأمة فإذا اجتمعت الأمة فإنهما يدخلان في أحسن أمرها على أحسن الذي بينهما

فی أمر الله الذی بینهما من الشرط فی هذه الصحيفة» (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۱۹۱-۱۹۲/۴).

«بسم الله الرحمن الرحيم. این عهدنامه‌ای است که در بیت المقدس پس از کشته شدن عثمان بن عفان میان معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص بسته شده است و هر یک نسبت به دیگری عهده‌دار امانت شدند. میان ما عهد و پیمان خدایی است که یکدیگر را یاری دهیم و خیرخواهی کنیم و نسبت به یکدیگر با خلوص رفتار کنیم و در راه خدا و اسلام چنین باشیم؛ و نباید هیچ کدام دیگری را در هیچ مورد خوار و زبون سازد و یاری ندهد و نباید هیچ یک نهانی و پوشیده کس دیگری را مورد اعتماد خویش قرار دهد و نباید خویشان و بستگان تا هنگامی که زنده ایم مانع از اجرای مفاد این عهدنامه میان ما شوند؛ و چون مصر گشوده شود عمرو بن عاص بر همه سرزمین مصر امیر خواهد بود، همچون امارتی که امیرالمؤمنین به او داده بود. میان ما خیرخواهی و همکاری و یاری دادن یکدیگر در قبال پیشامدها خواهد بود؛ و معاویه بر عمرو بن عاص میان مردم و در همه امور امیر خواهد بود تا آنکه خداوند امر این امت را اصلاح و همگان را بر حکومت یک شخص متحد فرماید. در آن هنگام ما دو تن به بهترین وجه و با حفظ بهترین رابطه دوستی کار خود را انجام خواهیم داد با رعایت همه شرط‌هایی که در این عهدنامه آمده است» (ابن سعد، ۱۳۸۹: ۴/۲۳۰).

مدلول‌ها و پیامدها

گرچه دیدار و مذاکره معاویه و عمرو بن عاص در دمشق صورت گرفت اما حسب گزارش ابن سعد، متن توافقنامه‌ای که حاصل مذاکرات آنها بود در بیت المقدس به نگارش درآمد (همان جا). درست است که بیت المقدس در محدوده شامات قرار داشت اما انتخاب این مرکز برای عقد پیمان، علاوه بر تیمن و تبرک، نشان از التزام آنها به مفاد تعهدات در یک مکان مقدس بود که البته این رسم از روزگاران پیش از اسلام، در میان قوم عرب رواج داشت و به دوره اسلامی نیز کشیده شد (Marsham, 2009: 220).

متن عهدنامه، گویای آن است که معاویه و عمرو بن عاص در هشت مورد تعهد مشترک دادند و در دو مورد دیگر نیز، هریک از آنها نسبت به طرف مقابل متعهد گردید. این تعهدات، پس از نام خدا و تقدم نام معاویه بر عمرو - که نشان از احترام و برتری جایگاه اوست - آغاز می‌شود. آنها در تعهدات مشترک خود، بر تعاون، خیرخواهی، خلوص رفتار، اجتناب از خیانت و هم‌پیمانی با اغیار، ممانعت از دخالت بستگان در اجرایی شدن مفاد پیمان‌نامه، معاضدت در پیشامدها و حفظ روابط دوستی پس از اصلاح امر امت تأکید کردند. گرانیگاه این عهدنامه، آن است که عمرو بن عاص امیری معاویه را در همهٔ امور پذیرفت و در مقابل، معاویه نیز متعهد شد تا سرزمین مصر را پس از گشوده شدن به عمرو بن عاص واگذار کند.

مفهوم «تناصر» که بر یاری‌رساندن به یکدیگر در جنگ دلالت می‌کند، از عمده‌ترین نکاتی است که در متن عربی پیمان‌نامه بر آن تأکید شده است (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۴/۱۹۱-۱۹۲) و از این حیث، با احلاف پیش از اسلام که دو قبیله برای نصرت یکدیگر هم‌پیمان می‌شدند شباهت تام دارد. حتی در پیمان‌هایی که پس از هجرت، میان پیامبر و قبایل عرب بسته شد، مسئله «تناصر» از عمده‌ترین نکاتی بود که طرفین بر آن اتفاق نظر داشتند (Marsham, ibid: 27). بیم آنکه مبادا یکی از هم‌پیمانان، در شرایط ناهموار سیاسی و نظامی از یاری و همراهی با طرف مقابل استنکاف ورزد، موجب شد تا قید «تناصر» در عهدنامه گنجانده شود. شاید واهمه‌ای که این دو سیاستمدار زیرک نسبت به ناستواری اوضاع سیاسی و متغیرهای وابسته به آن داشتند ضرورت التزام به این قید را دوچندان می‌کرد. این گمان از آنجا تقویت می‌شود که هر دوی آنها با تأکید بر «خلوص رفتار»، متعهد شدند که در نهان با شخص دیگر هم‌پیمان نشوند (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۴/۱۹۲). این امر بیانگر دغدغه و هراسی بود که هریک از آنها از غدر و خیانت طرف مقابل داشت. لذا بی‌جهت نبود که برای اطمینان از پایبندی به معاضدت، شرط اجتناب از «خذلان» را در میان آوردند تا مبادا یکی از طرفین، با استنکاف از یاری‌رساندن به هم‌پیمان خود، موجبات شکست و خواری او را فراهم سازد (همان جا).

از آنجا که دو هم‌پیمان زیرک، شرایط حاکم را مستعد پذیرش هرگونه تحول ناسنجیده و غیرمنتظره می‌دانستند، بر ادامه همکاری خود تا روشن شدن وضعیت خلافت اسلامی تأکید ورزیدند و عمرو بن عاص متعهد شد تا آن زمان، فرمان معاویه را به عنوان امیر (بدون پسوند المؤمنین) بر خود مطاع شمارد (ابن سعد، ۱۳۸۹: ۴/۲۳۰). از نکات عجیب مندرج در صدر پیمان‌نامه این است که طرفین، مفاد یادشده را به پیمان الهی تعبیر کردند (همان جا) تا با عوام‌فریبی نشان دهند که دغدغه‌ای جز رضایت خداوند ندارند و آنچه موجب همگرایی آنها و انعقاد چنین عهدنامه‌ای در قدس شریف شده است چیزی جز نگرانی نسبت به سرنوشت امت اسلامی نیست.

وفای به عهد

پس از انعقاد عهدنامه، نوبت به اجرای آن فرارسید. ابتدا عمرو می‌بایست معاویه را در عبور از وضعیت موجود یاری دهد تا در عوض، ولایت مصر را که سودای آن در خاطر داشت، فراچنگ آورد. معاویه به توصیه او مالک بن هبیره کندی را به تعقیب محمد بن ابی‌حذیفه فرستاد و با قتل وی خاطر خود را از این عنصر ناراضی آسوده کرد و نیز با ارسال هدایایی به قیصر روم، با او از در سازش وارد شد (منقری، ۱۳۶۶: ۶۹). در واقع، عمرو با این توصیه می‌خواست همه توجه معاویه را معطوف به عراق سازد تا در صورت رویارویی با امام علی، دغدغه‌ای از ناحیه رومیان و مصریان نداشته باشد.

عمرو در گام دوم می‌بایست معاویه را در اتخاذ موضعی در پاسخ به امام علی و سفارت جریر بن عبدالله یاری رساند. او به معاویه توصیه کرد تا با متهم کردن علی بن ابیطالب در قتل عثمان، از بیعت با او اجتناب نماید و با جذب شرجیل بن سمط کندی برای انتشار این اتهام، افکار مردم شام را علیه امام بشوراند و آنها را مهیای نبرد با او سازد (همان: ۷۴-۷۰). مسبوق به رأی عمرو بود که معاویه موضع خود را صریحاً با جریر در میان نهاد و گفت: «به نزد اربابت برگرد و بگو که ما و شامیان با او بیعت نخواهیم کرد» (دینوری، ۱۳۶۸:

معاویه که پیش از این از پذیرش حکم عزل خود سر باز زده بود، اینک با اتخاذ این موضع، نشان داد که نه تنها حاضر به بیعت با امام نیست بلکه بر آن است تا با ادعای خونخواهی عثمان، شامیان را به مصاف با آن حضرت بکشاند. او عزم خود در این کار با اعزام ابومسلم خولانی به کوفه و درخواست خونیان عثمان جزم کرد (منقری، ۱۳۶۶: ۱۲۲). سپس دستور داد تا پیراهن خون‌آلود عثمان را که نائله همسر او، از مدینه فرستاده بود (ابن عساکر، ۱۴۲۱: ۶۲/۸۲) برای تحریک احساسات مردم علیه امام علی به نمایش گذارند (همان جا؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳/۲۰۳). عمرو عاص نیز او را مورد تشویق قرار داد و گفت با این اتهام، «دمل را شکافتی و اصل خواهش ما را دریافتی» (منقری، ۱۳۶۶: ۱۱۹).

سرانجام، تنش در روابط میان شام و عراق موجب شد تا صفین آوردگاه فریقین گردد. هر قدر که رویارویی‌ها ادامه می‌یافت، بر ترس و واهمه شامیان افزوده می‌شد؛ زیرا روند امور نشان می‌داد که نتیجه جنگ به سود آنها رقم نخواهد خورد. عمرو در این مرحله با اتخاذ دو تاکتیک، مانع از تضعیف روحیه شامیان و شکست آنها گردید. زمانی که عمار یاسر کشته شد، حدیث پیامبر درباره او (تقتلک فتة باغیه)^۳ در میان سپاهیان شامی دهان به دهان می‌گشت. معاویه باخبر شد که عمرو بن عاص مردم را به یاد سخن پیامبر انداخته است. به همین سبب از او مکدر شد و گفت با این سخن مردم را علیه ما می‌شورانی. عمرو نیز در دفاع از خود گفت: زمانی پیشگویی پیامبر را درباره عمار نقل کرده بودم که خبری از وقوع نبرد صفین نبود. سپس برای تدارک امور و مدیریت اوضاع، با معاویه وارد شور شد و نتیجه رایزنی این بود که معاویه اعلام کرد «قاتلان عمار کسانی هستند که او را به میدان جنگ کشاندند» (همان: ۴۷۰).

در موضعی دیگر، زمانی که کار بر شامیان دشوار شد، با تدبیر عمرو بن عاص، قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها بالا رفت تا جبهه مقابل به انفعال کشانده شود (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۳۱). به نظر می‌رسد که او پیش از این برای انجام این کار برنامه‌ریزی کرده بود و گرنه آوردن مصحف بزرگ دمشق به میدان جنگ، که ده نفر آن را بر سر نیزه‌های خود بالا می‌بردند (منقری، ۱۳۶۶: ۶۶۲) از چه معنایی برخوردار بود؟ به‌رحال، این تاکتیک، مؤثر واقع شد و

بخشی از سپاه امام که از شب قبل (لیلة الهیر) دچار تردید و دودلی شده بود (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۳۱) به زعامت اشعث بن قیس کندی به پذیرش حکمیت اظهار تمایل کرد و کار را از رویارویی نظامی به عرصه سیاسی کشاند تا با مذاکرات نمایندگان شام و عراق، اختلافات از میان برداشته شود.

گام نهایی عمرو عاص در برکشیدن معاویه، در مذاکرات دومه الجندل برداشته شد. او که به عنوان نماینده معاویه در این مذاکرات شرکت می کرد، با زیرکی تمام توانست ابوموسی اشعری را فریب دهد و ورق را به سود معاویه برگرداند (ابن قتیبه، ۱۳۸۰: ۱۷۲-۱۷۱). شگردی که او در تعیین سرنوشت حکمیت به کار گرفت جایگاه سیاسی معاویه را ارتقا بخشید؛ به گونه ای که شامیان بعد از اعلام رأی داوران، با او به عنوان خلیفه بیعت کردند (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۴۶).

معاویه نیز با تعقیب سیاست توسعه طلبانه و دست اندازی به مناطق اطراف، معاویه بن حدیج را با لشکری به مصر فرستاد تا این سرزمین را از دست محمد بن ابی بکر استاندار امام علی، خارج سازد. ابن حدیج پس از اشغال مصر، محمد را به طرز فجیعی به قتل رساند (ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۱: ۱۰۴-۱۰۳؛ ابن خیاط، ۱۳۲۱: ۱۴۶). قتل او راه را برای بازگشت عمرو عاص به حاکمیت مصر باز کرد (بیضون، ۱۴۰۳: ۲۲۸). معاویه نیز به پاس خوش خدمتی های عمرو بن عاص و حسب پیمانی که با او منعقد کرده بود ولایت مصر را به وی واگذار کرد. عمرو به آرزوی خود رسید و تا زمان مرگش (سال ۴۳هـ) در این سمت باقی ماند (ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۱۱۸۸/۳).

منطق اموی، منطق علوی

اجرا شدن پیمان یادشده، نشان داد که برای معاویه و عمرو عاص، هدف می تواند وسیله را توجیه کند. چه، نخستین بار بود که در تاریخ اسلام، از خدعه و نیرنگ به مثابه ابزاری برای رسیدن به قدرت و حکومت استفاده می شد؛ شیوه ای که توالی و توابع فاسدی را به همراه آورد و خلافت اسلامی را از درون مایه معنوی و اخلاقی تهی کرد و آن را تا مرتبه ملوکیت و سلطنت فروکاست و منش و روش اکاسره و قیاصره را در جامه های نوین باز تولید نمود.

از منظر رفتارشناسی سیاسی، پیمان معاویه و عمرو عاص، رهیافتی مبتنی بر محاسبه سود و زیان و هزینه و فایده بود که این دو هم‌پیمان حاضر شدند برای فراچنگ آوردن قدرت و حکومت، معیارها و موازین اخلاقی را نادیده بگیرند و از روش‌های ناصواب برای رسیدن به اهداف مورد نظر استفاده کنند. در مقابل، امام که از سیاستی اخلاقی تبعیت می‌کرد، هدفی جز اخلاقی کردن سیاست - در غایت و روش - نداشت. در چشم او، حق از بالاترین ارزش و اعتبار برخوردار بود و غایت و روش حکومت، در نسبت با حق، ارزش می‌یافت. از این رو در نظام ارزشی امام، حکمرانی از لنگه کفش کهنه‌ای هم بی‌ارزش‌تر بود مگر اینکه با آن حقی را بر جایش بنشانند و یا باطلی را دفع کند (نهج البلاغه، خطبه ۳۳).

اهتمام به اجرای عدالت، رعایت حدود الهی، پاسداری از حقوق و کرامت انسان، وفای به عهد و پرهیز از فریبکاری و دغل‌بازی از اصول محوری در اندیشه سیاسی امام به شمار می‌آمد. در حقیقت، سیاست و اخلاق در گفتمان علوی پیوند تنگاتنگی با یکدیگر داشتند. به همین سبب، سیاست همواره در جهت تعالی اخلاقی به کار گرفته می‌شد؛ اما در گفتمان اموی، فعل اخلاقی از فعل سیاسی متمایز شمرده می‌شد. بدیهی است هر جا که چنین انفکاک‌کی میان فعل سیاسی و اخلاقی دیده شود، پیشاپیش این نکته مفروض است که فعل اخلاقی معطوف به ارزش‌هاست در حالی که غایت سیاست، کسب منفعت و رعایت مصلحت است (بهر روز لک، ۱۳۸۸: ۳۹). رفتارهایی که از معاویه و هم‌پیمان او صادر شد نشان از این داشت که در گفتمان اموی سیاست، معطوف به قدرت است اما رفتارهای امام نشان داد که در گفتمان علوی سیاست، معطوف به فضیلت و سعادت است.

نتیجه

ادب قدرت اقتضا می‌کند که یک والی همواره مطیع و منقاد مافوق خود باشد و اوامر و نواهی او را محترم شمارد و رفتار خود را چنان سامان دهد که خللی در سیاست‌های کلی نظام پدید نیاورد. معاویه بن ابی سفیان که از روزگار خلیفه دوم بر سرزمین شام فرمانروایی یافت، تنها استنادار تاریخ اسلام بود که نزدیک به بیست سال در این سمت باقی ماند و در

طول این مدت، با نفوذ در میان شیوخ قبایل شامی به تحکیم سلطه و اقتدار خود پرداخت و آنها را به حامیان وفادار خود تبدیل کرد.

او به محض اطلاع از فرمان عزل خود، دانست که در منظومه سیاسی امام علی هیچ جایگاهی ندارد. با این حال، حاضر نشد با تمکین به رأی خلیفه، از میدان خارج شود و فرمانروایی شام را به حریف واگذار کند. معاویه که به هیچ یک از منابع مشروعیت بخش در اندیشه سیاسی اسلام (رأی اصحاب حل و عقد، استخلاف، شورا و نص) مستظهر نبود و کارنامه درخشانی را در عصر رسول برای خود رقم زده بود و علاوه بر این، صفت مذموم «طلاق» را ناخواسته با خود حمل می کرد، به هیچ طریق مشروع و قانونی نمی توانست در برابر خلیفه مسلمانان مقاومت کند و فرمان او را غیر مطاع شمارد؛ جز آنکه با توسل به شیوه های غیر اخلاقی و عوام فریبانه، به بهانه خونخواهی عثمان، شامیان را با خود همراه سازد و راهی را برای بقای سیاسی خود جستجو کند. این شیوه، در پی انعقاد معاهده راهبردی او با عمرو بن عاص به اجرا درآمد و هم او بود که در ازای دریافت وعده استانداری مصر، بذر اتهام مشارکت علی (ع) در قتل عثمان را در ذهن معاویه کاشت تا از این طریق، حاکمیت امام را به چالشی سخت گرفتار کند.

پیمان معاویه و عمرو بن عاص برای مقابله با امام علی، در واقع مصداق تام و تمامی از تقابل مشی سیاسی غیر اخلاقی با یک سیاست اخلاقی بود که در این مصاف، پایبندی به شرع و اخلاق، مبنای رفتار امام قرار داشت و توسل به هر وسیله برای بدنام کردن حریف و به چالش کشیدن موقعیت او در اذهان جامعه، مبنای عمل معاویه و عمرو عاص بود تا از این رهگذر، موقعیت خود را حفظ کنند و همچنان به امارت و فرمانروایی ادامه دهند.

منابع

- ابراهیم حسن، حسن (۱۳۴۰). **تاریخ عمرو بن العاص**. قاهره: مطبعه السعاده.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۹۶۵). **الکامل فی التاریخ**. بیروت: دار صادر.
- ابن اعثم کوفی، احمد بن علی (۱۳۷۴). **الفتوح**. ترجمه مستوفی هروی. تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- ابن جوزی، عبدالرحمن (١٤١٣). **المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم**. تحقیق محمد عبدالقادر. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن حبیب بغدادی، محمد (بی تا). **المحبر**. تحقیق ایلزه لیختن شتیر. بیروت: دار الآفاق الجدیده.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (١٤١٥). **الاصابه فی تمییز الصحابه**. تحقیق عادل احمد عبد الموجود. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن خیاط، خلیفه (١٤٢١). **تاریخ خلیفه بن خیاط**. تحقیق سهیل زکار. بیروت: دار الفکر.
- ابن سعد، محمد (١٣٨٩). **طبقات الکبری**. ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.
- _____ (١٩٩٠). **الطبقات الکبری**. تحقیق محمد عبدالقادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن شبه، عمر (١٤١٠). **تاریخ المدینه المنوره**. تصحیح فهیم محمد. بیروت: دار الفکر.
- ابن صباغ مالکی، علی بن محمد (١٤٠٩). **الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمة علیهم السلام**. بیروت: دار الاضواء. *پژوهش‌های انسانی و مطالعات فرهنگی*
- ابن طقطقی، محمد بن علی (١٣٦٧). **تاریخ فخری**. ترجمه محمدحیدر گلپاگانی. تهران: انتشارات علم و فرهنگ.
- ابن عبد ربّه، احمد بن محمد (١٢٨١). **العقد الفرید**. شرح و تصحیح احمد امین و آخرون. قاهره: مکتبه النهضه المصریه.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (١٣١٢). **الاستیعاب فی معرفه الاصحاب**. تحقیق علی محمد البجاوی. بیروت: دار الجیل.
- ابن عساکر، علی بن حسن (١٤٢١). **تاریخ دمشق الکبیر**. تحقیق علی عاشور الجنوبی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۳۸۰). **الامات و سیاست**. ترجمه ناصر طباطبایی. تهران: انتشارات ققنوس.
- _____ (۱۹۹۲). **المعارف**. تحقیق ثروت عکاشه. قاهره: هیئته المصریه العامه للكتاب.
- ابن کثیر، اسماعیل (۱۹۸۶). **البدایه و النهایه**. بیروت: دار الفکر.
- ابن هشام، عبدالملک (۱۳۶۹). **السیره النبویه**. تحقیق مصطفی العقاد و آخرون. بیروت: دار الخیر.
- ابن هلال ثقفی، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۷۱). **الغارات**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ازرقی، ابو الولید محمد (۱۳۹۳). **اخبار مکه**. ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران: انتشارات حکمت.
- اسکافی، ابوجعفر (۱۴۰۲). **المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب**. تحقیق محمدباقر المحمودی. بیروت: مؤسسه فؤاد بعینو للتجلید.
- آئینه‌وند، صادق (۱۳۷۱). **تاریخ سیاسی اسلام**. تهران: نشر فرهنگی رجاء.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷). **انساب الاشراف**. تحقیق سهیل زکار. بیروت: دار الفکر.
- _____ (۱۹۷۸). **فتوح البلدان**. تحقیق رضوان محمد رضوان. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- بهروز لک، غلامرضا (۱۳۸۸). «مبانی اخلاق سیاسی در اسلام»، **قبسات**، شماره ۵۱، صص ۵۳-۵۸.
- بیضون، ابراهیم (۱۳۷۹). **رفتارشناسی امام علی در آئینه تاریخ**. ترجمه محمد سیجافی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- _____ (۱۴۰۳). **الحجاز و الدوله الاسلامیه**. بیروت: مؤسسه الجامعیه للدراسات و النشر و التوزیع.

- ثعالبی، ابو منصور عبدالملک (۱۹۶۵). **ثمار القلوب فی المضاف و المنصوب**. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دارالمعارف.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۴۱۱). **رسائل الجاحظ**. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دار الجیل.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۳). **تاریخ خلفاء**. قم: انتشارات دلیل ما.
- دینوری، احمد بن داوود (۱۳۶۸). **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- الزرکلی، خیرالدین (۱۹۸۹). **الاعلام**. بیروت: دارالعلم للملایین.
- سیوطی، جلال الدین (بی تا). **تاریخ الخلفاء**. تحقیق محی الدین عبدالحمید. قم: منشورات الشریف الرضی.
- _____ (۱۴۰۰). **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**. قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی.
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۸۳). **تاریخ تحلیلی اسلام**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷). **المیزان فی تفسیر القرآن**. قم: مؤسسه الفکر الاسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۳). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. تهران: منشورات ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۷). **تاریخ الامم و الملوک**. تحقیق محمد ابراهیم ابوالفضل. بیروت: دار احیاء التراث.
- عقاد، عباس محمود (۱۹۶۹). **عمرو بن عاص**. بیروت: دار الکتب العربی.
- قلقشندی، احمد بن عبدالله (بی تا). **مآثر الانافه فی معالم الخلافه**. تحقیق عبدالستار فراج. بیروت: عالم الکتب.
- الکندی، محمد بن یوسف (۱۹۵۹). **ولایة مصر**. تحقیق حسین نصار. بیروت: دار صادر.

- مسکویه، ابوعلی (۱۳۶۹). **تجارب الامم**. ترجمه ابوالقاسم امامی. تهران: سروش.
- مفید، محمد بن نعمان (۱۳۶۷). **نبرد جمل**، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- مقدسی، مطهری طاهر (۱۳۷۴). **آفرینش و تاریخ**. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. بیروت: نشر آگه.
- منتظرالقائم، اصغر (۱۳۸۰). **نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل البیت**. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۶۶). **پیکار صفین**. ترجمه پرویز اتابکی. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- نویری، شهاب‌الدین (۱۳۶۴). **نهایه الارب فی فنون الادب**. ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- **نهج البلاغه** (۱۳۶۹). ترجمه دکتر شهیدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- واقدی، محمد بن عمر (۱۳۶۹). **مغازی**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب (۱۳۷۸). **تاریخ یعقوبی**. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- Marsham, Andrew (2009). **Rituals of Islamic Monarchy**. Edinburgh: Edinburgh University Press.